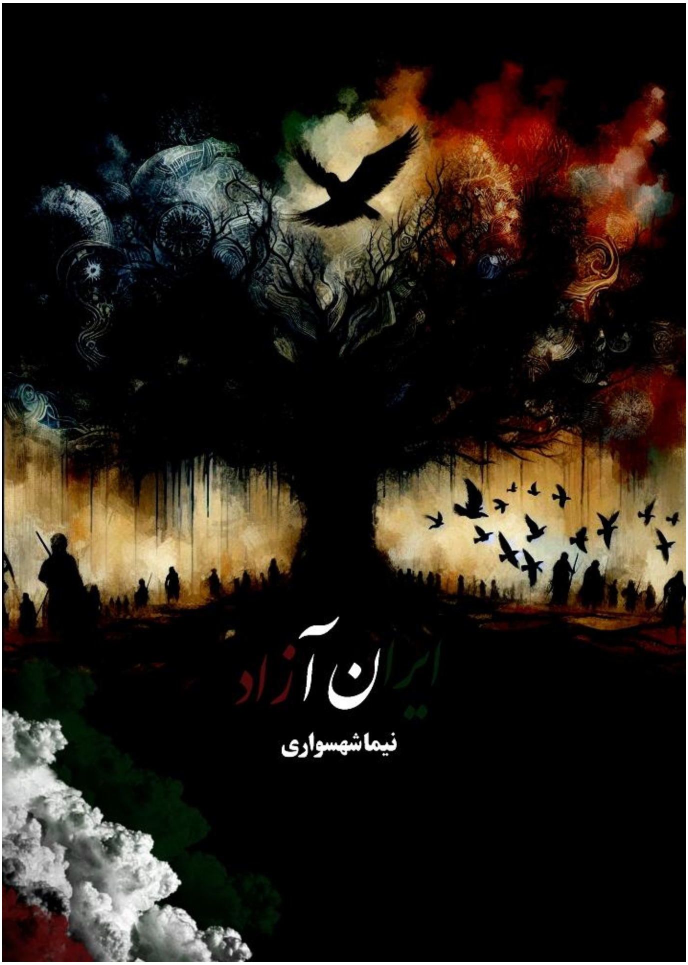

ایران آزاد
نیما شهسواری

سخنی با شما

به نام آزادی، یگانه منجی جانداران.

ای به چشم بخورد و همگان راهایم چنین نگاشته‌دانم تا در سرآغاز کتاب‌بر خود وظیفه می واسطه آن برخی رااز این درخواست باخبر سازم. نیما شهسواری، دست به نگاشتن کتبی زد تا به چنین‌به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این واسطه رزمش تجارتی برپا دارد و این رزم پاک‌افکارش را نشر دهد. بر خود، ننگ دانست تا به را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد؛ زیرا که هماره سخن را ساده و روشن بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست، حال دگربار بازگو شود.

کران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که‌های بی‌به پا خاستم تا برابر ظلم غایت و هدف را هماره با قدرت تلاقی داده است، فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم سازم؛ رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، ها است گیاهان، حیوانات و انسان.

دانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است، قانون‌بر خود ننگ می رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون‌با مدد از علم و فناوری امروزی، می گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد؛ زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت گاه‌شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد. من خود هیچ ام از ناشران کتب، نشر ندادن این‌هایم را بر کاغذ، جان درخت، نشر ندادم و تنها خواسته‌نگاشته رسانی‌ها بر کاغذ است؛ حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌نگاشته.

گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان، این جانداران والا،توان با بهره‌امروز می مدد از این‌شک بی‌دانید که بی‌ایستادگی کرد؛ پس اگر شما خود را مبلغ افکار آزادگی می گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و برنگاشته نیز هیچ توانید از فناوری بهره بگیرید تاعام درختان می‌بهره از کشتار و قتل‌این پیشه پا فشارید، بی حق و قابل تکریم گرددکردارتان از دید من و دیگر آزاداندیشان به.

امید آزادی و رهایی همه جانداران‌به

پیشگفتار

شک بیشتر از هر کجای جهان با این‌به ایران زاده گشتم و در این خاک پرورانده شدم، بی مردمان احساس قرابت و نزدیکی کردم و از آنان نام گرفتم، همه در کنار هم دردها را چشیدیم ،و به دردی مشترک که فقدان آزادی بود به حال دنیای خویشتن گریستیم

چه دنیایی بود این دنیای ایرانیان، بیش از صد سال به تعقیب آزادی دویدند و هر بار از آن دار به‌دورتر و دوتر شدند، وا مصیبتا که آن را به نیکی نشناختند و اگر شناختند هزاری چماق کمین ایستاده تا آن را به تحمیل خویشتن از اختیار بر جبر بر مردمان بخورانند و اینگونه هر بار دارتر از پیش‌ایران تب

به خزان رفت، به درازای سالیان بسیار از جان گذشتیم و هیچ از پیش نبردیم که مکاران بیشتر ی راه داشتند تا به جهالت ما هر چه آرزو کردند را به غصب‌از ما دانستند و بهتر از ما نقشه اندآرزوی دیگران از آن خویش کنند و آنگاه مردمان بی آرزو را که در طلب مرگ زنده .سلاخی کنند

ز چه روی دست به نگاشتن چنین کتابی زدم و اینگونه به عظمت و بزرگی ایران خواندم؟

پرستی نخواهد بود؟گاه توافقی به وطن‌مگر آن نبود که طبیعت وطن ما است و ما را هیچ

ی طبیعت پاک جهان است وی عمر باور داشته و دارم که وطن، همه‌آری بدینسان همه وطنان هم باوران جهان ما، لیک این مردمان هزاری درد بردند و به رنج در آویختند، هزاری‌هم ی شروع واماندند، باید که به همراهی آنان‌ها دور از نقطه‌تلاش کردند و سرآخر تمام دویدن دادیم که لایق‌گفتیم و آنان را نوید به جهانی می‌زدیم، باید که از دردهای مشترک می‌فریاد می ،اندزیستن در آن

خواندیم که آزادی از آن شما خواهد بود اگر به تلاش و همت راه پیشه‌باید آنان را فرا می هایشان‌کردم و بذر امید به دل‌کنید و اینگونه بود که خواندم آنچه باید بر آنان نجوا می ،پروراندم‌می

من به ایران زاده شدم و در این خاک جان گرفتم، پس نخست به این خاک پاک دینی به گردن بود که فریادمان ادای دینی به خون بیشمار آزادگان شد، پس از آن بی شک رزم ما در

های در پیش است، آنگونه که نخست به جنگ با قدرت ادیان‌برابر ناملایمات، نابرابری و ظلم در برابر رفتیم و فریاد در برابر اسلام سر دادیم، به رنج در برابر که ایران زادگاهمان را به فنا برد نیز فریاد زدیم و در برابرش ایستادیم که فریاد ما بر ناملایمات ایران و اسلام فریاد بر هر زشتی که ،به قدرت آلوده و در شهوت خلاصه است خواهد بود

دانند که بی مدد از هر نگاشته به کنارمان خواهند بود و آنان‌آنان که هدف از فریاد ما را می اند بی شک به هر دستاویز چنگ خواهند برد تا ما را از میدان به درکه در پی نابودی ما بر آمده اند بدانند که جنگ ما برای خاک و وطن نیست، به‌برند، لیک آنان که ندانسته به پیش آمده ،وطن هم باوران است‌ی جهان است و هم‌نام است، وطن همه‌های ما وطن بی‌تعریف ارزش

آنان بدانند که آنچه به نظم در آمد و ایران آزاد را تصویر کرد، از زبان کسی است که شتافت‌پروا دل در گروی آزادی داشت، اگر به هر گوشه از دنیا زاده بود به جنگ در برابر می‌بی کشید و به تقسیط و تشریک آن همت‌داشت، قدرت را به چالش می‌و مظالم را از میان بر می گماشت و حال آنچه در ایران آزاد فریاد زد، دینی بود به گردن از فریاد هزاری آزادگان،می رزمی بود به آنچه از مظالم در برابر است و تشبیه از آن به هزاری کوی برزن در جهان تصویر انداند که گاه به ایران و گاه به دریای بیکران جهان زنده‌ها از دردش به تنگ آمده‌شده و میلیون

حال بخوانید و بدانید که به مرام ما وطن، ناموس، خاک اجدادی و هزاری عناوین پوسیده بی معنا است، ما را تنها به آزادگی راه بود و جان را مقدس شمردیم که پیوند اینان به نزدیکی هم ،جهانی به وسعت آرمان همگان خواهد ساخت

کنند، چه سرانجام خواهی داشت،گویند، چه می‌تا ساختنش فریاد کن، نهراس که چه می .فرجام جهان را به فریادهایت تصویرکن که حقیقت در فریادهای ما نهفته است

متن شعر ایران آزاد

به نام رهایی و آزادگی

که جز این نبود مهر و دلدادگی

به نام غروری که هست در برم

یگانه ستایش به پاکی دلم

به نام همه جان مظلومگان

جان ز جاندارگان‌به جاندار و بر

به نام مرادم رهایی جان

رهایی گیتی و حیوان نسان

به نام محبت به رزمی زِ مهر

دگرگونی انسان به فکر و به ذکر

به نام مه و ماه و آن تارکی

به نام رهایی و آزادگی

به نام شجاعت به نام رها

شجاع دل رها دل به تنها به ما

به نام همه سوز و سرما و پاک

به آزادگان و قلمدار پاک

به نام تو فخر و غروری و پاک

باک پاک‌یه آزاده مغرور، یه بی

به نام یه قلعه دژ استوار

ز پاکی و فخر و هم آن اقتدار
به نام نمادی نشانی زِ رزم
نمادی به آیین آزاد عزم
ده یه جنگل یه سروبه نام نفس
به نام درختان و رود و یه برگ
به نام تو شهپر تو حیوان جان
یه آتش به جان خداوند خان
به نام زن همسنگی و زندگی
یه فریاد دائم یه تابندگی
به نام دگرجنس و فحش و قفس
یه فریاد نارس به مرگ نفس
به نام یه مردی و آزاد و راد
به دور از خداوند و قدرت معاد
به نام هرآن کس که آزاده بود
دین رها باده بودچه با دین و بی
به نام هنر راه آزادگی
هنرمند بینا به دلدادگی
به نام یه عرفان به معنا شناخت
خردپیشگان را همین است و تاخت
به نام همه فلسفه بر خرد
به اندیشه و فکر و برهان و رد
به نام سرانجام، گذشت زمان
به تاریخ و دانش به استاد خان

به نام علوم، علم دلدادگی
یه رهرو به سوی تو آزادگی
به نام وطن خاک خود خویش ساز
سرایی به هم باوران پیش راز
به نام هرآن کس به ذهنم نبود
در این کارزار سرودن سرود
آوران‌پس از بهره از نام و نام
بگویم به تو شرح سالار و جان
یه افسانه گویم به رویا خیال
بگو راه آزاد و راه کمال
سخن را برانم زه طغیان زمان
یه سروِ سر افراشته در جهان
از او نقل گویم یه افسانه راست
که باشد در این جام دنیای کاست
و شاید همان شرح گویم نشد
ولیکن تو این را بدان او شکفت
که او سرو دشتی و آزادگی
پر از مهر و پاکی و دلدادگی
و سازد جهان را زِ اندیشه خود
انگیزد اندیشه و مهربُدبر
که شاید سرانجام او این نبود
ولی راه او زنده پاینده بود
و گویی در این بین و نقلی به کم

ولیکن تو حکمت بیاموز جم

توانی تو چون اوی آن ره شوی

یه ماهی آزاد و در ره شوی

یه دادگستر آری و رحمت رها

یه مؤمن به آزادگی و فرا

یه تنهای تنها به ضد خدا

میان خدایان، شکنجه و آه

و در دل به خاک و به گیتی جهان

سرایی است بگو مهد تاریخ جان

سرایی که از ما از ایرانیان

نگینی و انگشتری در زمان

بگو خاک ما از خلأ محو و هیچ

بیاراسته آدمی را ز هیچ

بشر را به فرهنگ آذین نمود

دمادم نفس رای از کین ربود

به خاکی که شد خالق آری بشر

یه خاک مدافع ز عقل و خرد

وزین خاک اصالت رود بر درک

چو آزادگی و خرد طعمه شک

و خلق و نژاد و همه جان وطن

اگر دور باشد ز آزاد تن

شود طعمه از ره خدا و عدن

بهشتی برای یه قشر و یه تن

سراست‌و این خاک نامش که ایران

یه دریای قوم و یه ویران سراست

که امروز آن این غم غرق است

سرای اسارت بگو مرگ هست

و دیروز آن مهد آزادگی

یه کورش تو گو مرگ بر بردگی

شهنشاه پرقدرتی در زمان

و او نفی بر تو اسارت به خان

چنین بدعتی را به دنیای داد

و پهناگر آزادگی بود و داد

یه تن آبرویی زِ ایرانیان

نه ایران که گو بر سراسر جهان

ز کورش گذشتیم و هی تاختیم

و ناگه بر آن اجنبان باختیم

و اسکندران خون و خان و خوان

و ایران ما طعمه آتش به خان

خیانت به ضد شهان چیره گشت

و ایران سرامان به ویرانه گشت

دلاور همه مرد و زن سرزمین

ز طغیان و شورش خداوند کین

سبب بر رهاییِ ایران نشد

و آتش زمین و زمان چیره شد

زمانی گذر گو تو ایران حصار

و انسانیت غرق در چوب و دار

و مالک بر این سرزمین اجنبان

و قدرت به دست خداوند و خان

ارشکی زِ ایران و بیدار گشت

و ملک کیان و به ما ساز گشت

ز تاریخ ایران و اشکانیان

چه بسیار گفتار فرزانگان

پس از اوی، ساسان و ساسانیان

یه شهنامه آموزگار تو ایرانیان

بخوان تا که حکمت بیاموز تن

بفهمی تو معنای شعر و سخن

و این ذکر مارا نه خلق زمان

ای از گذشته جهان‌نه افسانه

که دیوان شعری تو گو راه حق

به کام تو آزادگی از تو خلق

دوباره به تاریخ این سرزمین

بگویم مغان و خداوند و دین

و زردشت، به ایران ما رویکرد

ها نوی گرداوستا سرود، گات

تر اسلامِ خان‌و راهش ملایم

ولیکن هم الله و آتش فغان

و یکتا و قدرت از آن خداست

بسازد برایت هزار دخمه باز

و دنیای ما ره به آزادی است

نه راه پرستیدنِ ساقی است

و زردشت، ایران و صدها حصار

خداوند و الله آن درد و زار

و داستان اشرف همان ره همان

و کشتار و قربان حیوانِ جان

هزاری به زشتی و زشتی سرور

و راه خدا آن همان بودِ بود

و این خانه، از پایه ویرانه است

چه مزدا در آن و مسیحان نشست

زمین‌سخن از زمان بود و ایران

بگو دین و از قلب این سرزمین

که قدرت به خود دید و آن هار گشت

و ایران سرا طعمه بر خار گشت

ز بین شهان، شاه و ساسانیان

یکی موبدان شاه ایرانیان

و ایران ما را یه ویرانه کرد

های خود چاره کردسرا را به خون

و فتنه در ایران ما ساز شد

همه شاه بازیچه دستار شد

به ضرب همه مؤمنان موبدان

خوان‌شهنشاه را رقص و آوازه

و ایران ما غرق در چالش است

بگو این سرا درد و پر خواهش است

همه مردمان تنگِ از زردُشان

ولی امر زردشتیان موبدان

شهنشاه بازیچه و سست تن

به دست خدا او نشیند به من

و ایران ما فقر آن اقتدار

یه کشور پر از خائن و کارزار

که دور از زمین و هم ایران ما

عرب بود و تازی و خون و خدا

محمد، پیام خدا ساز شد

و قرآن و الله زمین هار شد

ولی امر یزدان خداوند خان

به آخر رسید قتل جاندارگان

بگو دین اسلام نهای خدا

نهادینه کرد قتل و کشتار و آه

به اسلام و جهل و جنون و جهاد

به رجم و به حد و هزار درد و آه

محمد نیایی زِ الله خون

بشد شاه و شهراه و شهر جنون

به حکمت غنیمت، به تاراج زار

به قتل و به غارت بگو یار غار

به درسی و دادِ خداوند خان

اسیران جهاد قتل و عام و اذان

به درسش به کشتارِ در راه خون

و صد عارفی ساخته از جنون

محمد به قرآن علی و ولی

عمر زاده از خون و صدق و ولی

یه خون زاده و خون پرستی زِ خون

خوارها را بگو بن جنونو خون

و ایران نامقتدر موبدان

و غارت غنیمت به کام فغان

دگربار آن را نخوان او عرب

عرب را بگو او چه ما بود تب

و افکار و تعلیم هر آدمی

بسازد زیادی به سوی کمی

اگر این محمد به ما زاده بود

هم ایرانیان بربر آن باده بود

به حیوان قسم، درد این آدمی

یه تقسیط و قسمت بود هر دمی

که ایران عرب، هردو انسان بود

و انسان بگو قطره از جان بود

که گر تو به آزادگی ره شوی

به قانون آن مؤمن و حق شوی

دگر جانِ جاندارگان را خوش است

نه الله و کشور نه انسان مست

مسلمان و الله و یزدان و آه

به غارت بَرد خاک ایران سرا

و ایران ما شد چو حمام خون

تجاوز زنان، کودکان و جنون

های اجداد ما این سراز خون

همان آسیابان و نانی ز کاه

به آتش بیفتاده آیین ما

رسوم و خرد معرفت دین ما

یه دیوان هفتاد من گو نوشت

از این درد و رنج و بگو کینِ زشت

ولیکن به دیوان همین را بدان

که ایران ما خون به کام خُدان

هم ایران بیفتاد بر مسلِمان

یه ویرانه گشته گذشته زمان

زمان از پی هم همی راه گشت

هفت ساز گشت‌وو ایران به پنجاه

در این بین به صدها و آزاده تن

بیامد ولی حیف گویم زِ کم

ها مرامی ز آن‌که در و صف آن

به تاریخ و تدبیر و عرفان آن

نیاز است هزاران نوشتن سرود

سراییدن شعر آنان سرور

و دیوان ما از دل دیگر است

پرست‌نه از گفتن ایران و ایران

چه آسان سرودن از این انقلاب
از این وهم و کشتار و انسانِ خواب
های آن را چرانگفتم سبب
و شاید در آینده گفتیم راه
ز شاه و شهنشاه و قلدر یه خان
ز کشتار و مرگ و دروغ و فغان
ها دو آزاده راه‌بگفتم از آن
به شاهنشه و بر تو مردم مراد
و این مردمان مست قرآن و دین
بکشتند همه آدمان سرزمین
وگر این ندانی و این انقلاب
تو دیوان ببند بهر خواندن کتاب
که راه رهایی و آزادگی
به دانش تو بیدار از بردگی
و تاریخ و قبل از همان انقلاب
گذشتیم و گوییم از آن التهاب
ای مست، ملای کین که دیوانه
نشستا به تخت شهان سرزمین
کز آزادگان گو و آن عاشقان
دو من ریش را دارد او بر نشان
همو کشت هرآن کس تو آزادگان
همه مرد و زن جان دگر باشِگان
گرابگو توده جاهد و ملی

بگو بازی و دستِ الله و آه

ای‌تن چو آن مردِ آزاده‌و یک

ای‌شد اسباب جماعت تو گو هرزه

و هرکس از این وادی و این سرا

شروع و تو پایان هزاران عزا

همه دست در دست دژخیم شق

یه ایران بسازد پر از درد حق

و علت زِ پستی، فرومایگی

یه شه بود و خلقی ز دیوانگی

و آزادگان هرکه در این سرا

ی مرگ و خون و خداهمه طعمه

و بیعت نخستین در این انقلاب

همه مردمان غرق اعماق خواب

ولیکن تو خیره بر این ره شوی

بر این ماجرا خیره آن شه شوی

تو دانی که این بیعت مردمان

ز تقیه سبب بود و ملای خان

دروغی که بر مردمان راست بود

ریایی که بر مردمان کاست بود

سخنگویی از هم دروغ و ریا

شده شاه شاهان خداوند آه

زندسخن از رهایی و حق می

زندز انسان و احزاب دم می

و قبل از جلوسیدن این سرزمین

بگفتا نخواهم به تاج و نگین

که من آیتم آن مبلغ خدا

مرا مسکنی باشد آن قم جاه

و بعد از جلوسیدن این خاک پاک

بگفتا ز دولت شهنشاه خاک

زندو دیگر به هاری زبان می

زندو قاتل دم از دولتان می

حکومت که نه گو عفونت خدا

یه درد نهادینه پر رنج و آه

یه ملای نادان و ننگین و زشت

یه اخفش بگو او محمد سرشت

اگر والدان من و ما شما

به جای فغان خوانده بود از چرا

از آن کهترین، کهتر آدمان

ز دیوانه مجنون یه ملای خان

به جانت قسم ای تو حیوان پاک

نبود این سرشت از من و ما و خاک

ولیکن پرافسوس، اجداد ما

نبود از خرد دور باشد خدا

به جای همان قیل و قال آرزو

های اوبشین و بخوان از سخن

های اسلام و تفسیر آه کتب

و قرآن شده راهبر، بر تو شاه

به الله و احمد علی و نقی

و زین کینه گستر به زشتان رهی

نفهمم من این مردمان پس چرا

به خواندن چنین قهر بود است راه

خودش خواند او مسلم آری جهان

ولیکن نداند ز قرآن زبان

اندندانم که این آدمان بر چه

اندخود اشرف بخوانند و خواننده

چه زیبا بگفتی تو فرزانه طوس

شهنشاه خرد ای حماسه جلوس

به یزدان که گر ما خرد داشتیم

کجا این سرانجام بد داشتیم

چه ایران چه ویرانه شد این سرا

یه خانه سرا خون و کشتار و آه

زمین‌یه ملای کین بود و ایران

یه رگبار کین کشتن مردمین

سر از دل این آدمان‌همه سربه

چه سرباز و سردار این مردمان

دم زیر تیغ خدابه‌همه دم

گناه‌بکشتند همه مردمان بی

یه بانو وزیری زِ درباریان

به جرم اشاعه خرد مردمان

تنش شد پر از تیر و ترکش فشنگ

که خون خواست، ملا خداوند ننگ

یه سرباز ارتش زِ ایرانمان

به جرم دفاع از تو از خاکمان

بزن دست و پایش تو ملای کین

ببر گردنش را به لطف تو دین

بخوان نفس این کار، زشت است و بد

بکشتا بکشتن به ایران و تب

کس که دانی از آن روزگارهر آن

از آن شاه و کشتار و آن کارزار

بگو جان به ملای تقدیم کرد

پر از درد بر مرگ تعظیم کرد

سرایی به نام رفاه‌یه دانش

یه ملا و خون دیدن و شد رضا

پس از مرگ و کشتار درباریان

پایگان‌رسید فرصت ذبح هم

سنگرندها که ملای، هم‌همان

اندهمانان سراینده رزم شه

همانان که با تیر و شلاق و خون

بگو مرگ بر شاه، بگو بر جنون

های، طعمه ز قدرت شدندهمان

مدد از شکنجه یه فرصت شدند

و خود را به خاری برابر خدا

ها گناه‌بگو معترف جرم و صد

چه بسیار از آنان که طعمه به دار

یه خانه یه کاشانه پر درد زار

و ملای کین انقلابی ربود

و آن مردمان ظلم یزدان ستود

و دیگر زِ راهش نبودا نفر

سر زیر تیغ و تبربه‌همه سر

پس از محوِ آزاده آزادگی

بشد شه خداوند و این بندگی

و دیگر سخن راست شاید بگی

هدف را نمایان تو باید بگی

و ایران چه باشد برابر خدا

یه اسلام همه بر درك کین و آه

و فرمان ما، امر پروردگار

یه قرآن همه طعمه آتش و غار

که قانون ما گو از آن بردگی

ولی امر داریم به از زندگی

خداوند جبار و قاسم و زشت

حکومت کند برشما بر سرشت

که ما نائب آری امام زمان

ریز و مهدی فرج آسمانو خون

که من دولتم آن حکومت علی

دم آن خوارج ولی‌به‌همه دم

دم زیر تیغ‌به‌منافق همه دم

دمادم کشم من ز عدل علی

اندزنان صیغه بر جان و زاییده

اندهمه زیر شلاق و باریده

همان امر، امرم تو پوشش به تن

نشد مرد تحریک ز اسباب زن

های آزاده ماندانم که زن

چگونه برفتند در این کین و آه

و خداوند آه‌و ملای کین

بگفتا مفصل زن و رنج و آه

زمین هار گشت‌و بر خاک ایران

دم که رأی زنان داد گشت‌همان

ندانم که ایران ما مست بود

و یا خواب ماند و در این بست بود

ولیکن یه ایران که ویرانه است

و قدرت خداوند هم بنده است

و ایران و بیداد و درد و فغان

سر زیر اشک و اذان‌همه سر به

و ایران دگر نام ننگین شده

و جمهور آن اقتباس دین شده

به قول یه شاعر که گفتا به من

هم ایران ما آش ننگین شده

رهایی بر اسلام ننگین شده

که قول خود اشغال به دین شده

شهنشاه ایران و ملای خان

خوار و گیرنده جان‌یه مجنون خون

پس از پهن بیداد و داد خدا

به کشتار و دربار و یاران و خواه

پس از طرح زشتی حکومت نظام

نظامی سروده خداوند کام

پس از کشتن آری و آزادگان

پس از مرگ و دار و هزاران فغان

پس از دردهایی به جسم و به تن

پس از اعتراف و شکر بار غم

پس از روسری، توسری بر زنان

پس از مرگ زن زندگی مادران

پس از کشتن هر چه قوم و نژاد

پس از مرگ عدل و عدالت و داد

پس از کشتن ارتش همه تن به شاه

گناه‌جرم و هم بی‌یه سرباز بی

پس از تیربارِ همان کرد و خلق

اسارت به ذهن و به دین و به حلق

پس از حاکم شرع و دیوانه منگ

یه قاتل به ساز خداوند ننگ

پس از صد هزاران پسِ دیگری

که فریاد بود و فغان بردگی

زه تبعید ایران و ایرانیان

فرار هزاری ز ملای خان

پس آباد شد گورِ این مردمان

هم ایران بمرد و هم ایرانیان

نهایت به فکرپس از دردها بی

پس از آن شکنجه به ذهن و به ذکر

خداوند بر ایران ما چیره گشت

خداوندگار جنون خون و رشک

به حد توان او و دندان نشان

نشان داد بر مردم ایرانیان

و دندان نشان بر تو آن کافران

جم اجنبان‌سقوط همه جام

ولیکن به حد خرد کار کرد

بر این اجنبان روز را تار کرد

که گر تو سخن داری از راه حق

بگو شیخ نادان نه دژخیم شب

ای‌که آدم از آنان رباینده

ای‌یه جنگی به مارا تو سازنده

و ملای کین قاتل خون پرست

رهش سوی کشتار باشد و بست

و ایران مارا چه آزاده داشت

به جوینده راه و رهایی و کاشت

زمین‌مصدق بیامد زِ ایران

اجانب برون کرده از سرزمین

نه مصداق تو با مدد از حصار

که با راستین راه و آن اقتدار

نه پرچم بسوزاند، گلو پاره کرد

نه ایرانیان را به فقر چاره کرد

نه جنگی تراشید، در سرزمین

رود بر زمین که آن حرف حق می

همان بود ملای کین شاه شد

ای بایر آن جاه شدو آباده

ولیکن تو این را بدان از منا

نه تنها همو قاتل جان تنا

که این بار سخن بود از آن اجنبان

خوارگان‌ایالات کشتار و خون

تن به میلیون هزارو پاسخ به یک

دار از خداوند خارهمان نطفه

سرایی که قانون آن در جهان

طلب خون و کشتار جاندارگان

و با بهره از هر کلامی قشنگ

بسوزانده جان و دلارا به ننگ

و خون خواهد و اقتداری به ظلم

و قدرت نهای خداوند ظلم

همین بود یکی از دلایل هزار

هم ایران بلا جنگ و خون کارزار

یه صدام دیوانه، وهم کمال

یه جلاد خونین چو یزدان جمال

یه سردار خونین بگو خون طلب

یه مدهوش کشتار خداوند و تب

یه تن مستبد، همچو یزدان مست

یه بیچاره و آن مترسک بترس

زمین‌خوار ایران و ایران‌یه خون

یه کینه به دل ضد این سرزمین

که این کهتر از هرچه گو کهتران

مدد دارد از قدرت آن اجنبان

بشورید و ایران که خونابه کرد

یه خانه مبدل به ویرانه کرد

بشورید و کشتار جاندارگان

به آتش کشید مامِ ایرانمان

زمین‌در این برهه تاریخ ایران

پرستان ببین‌به پا خواست ایران

چه با تکیه بر مسلک، آیین و دین

چه با مهر و غیرت بر این سرزمین

چه مسخ تو قاتل، تو ملای کین

چه با شهپر عشق و این سرزمین

همه دست در دست و همساز گشت

یه آواز ملی به ما ناز گشت

همه دافع از خاک و ناموس و حق

دم نفس بهر آزاد شوٓدما

به دستان خالی و با اقتدار

برون کرده آن اجنبان افتخار

در این راه تحمیلی از جنگ و جهل

وطن پر ز خون و جسد سنگ قبر

در این راه قشری زِ ایرانیان

آوران‌مثال تو سلمان و ننگ

یکی دست داده بر آن اجنبان

بشوریده بر خاک ایرانیان

اندندانم که اینان دگر کیست

اندبه قدرت فروشد جهان نیست

تو آزاده باشی به راهی و راد

نرفتی به ره اجنبان نظم داد

چه گویم منم خوش زِ وهم شبم

از اسلام و دزد وطن در تبم

وطن چیست در بین نابخردان

فشان‌به سودای قدرت همین جان

که یزدان شما خود همان قدرت است

ها حسرت است‌تو برده و آن مرگ

تو هر جا زِ من خواندی از مسلِمان

مسیحی و زردشت یهودی نسان

نظر فکر من بر تو نیست ای جوان

بر آن خوانده قرآن حدیث و فغان

بر آن است که داند زِ تاریخ خویش

بداند ز پنهان خدا دین و کیش

همان کس که داند خداوند کیست

بساید به پایش و این بردگی است

همان برده قدرت بگو پور آه

کار و دزد خرد از تو ماریا

در این جنگ و بیداد ایرانمان

در این خاک و خون و عذاب و فغان

در این فقر و قحطی و درد و مرض

در این خون ریخته ز راه هوس

مددها دلاور زِ ایرانیان

وطن ما شده خالی از اجنبان

از این تیر و ترکش جدایی رسید

و آرامش ایران مارا پدید

سرابگو شهر ما شهر خرم

همان شهر آزادگی و رها

رها گشت و آزاد بود و رها

به لطف دلاور نسان آن سرا

دگر جنگ پایان و فرجام بود

بر این خشم و آتش به باران فرود

همه دست در دست و آبادگی

بسازیم و ایران ز ویرانگی

مددجوی باشیم زِ آزادگان

ها و ایرانیان‌دلاور نشان

نباشد دگر جنگ در این سرا

هماره یه آزاده باشد رها

ولیکن هر آنچه بگفتا کفن

و ملای کین و نشسته عدن

همو را مجاهد زِ راه خدا

هاها غلم‌به دنبال حور قلعه

و در خانه از جنگ بیننده است

بر این خاک و خون آه فرمانده است

ها از غضب‌به سر دارد او کینه

طلب‌ز فرمان الله خونین

یه وهمی همه جان او را گرفت

زمین خون گرفت‌کزین وهم ایران

بگفتا جهاد و جهاد و جهاد

بگو جهد ما کربلا یا معاد

زِ خون گفت و کشتن از آن درد و آه

ز جنگ و بگو قدس و قدسی بلا

بگو قدس و اوهام ملای کین

و رهرو به سویش عراق و زمین

بگفتا از آیین جهد علی

اکبر و یا علی‌حسین و علی

خوار ما در زمان‌بگفتم که خون

به سر دارد او نقش قتل عوام

بگفتا زِ هر جهل و جهدی که بود

سخن راند و مردم به تسخیر او

بگفتا زِ خیبر علی و ولی

ز جنگ محمد بگو کافری

بگفتا و جنگ و جهاد چیره کرد

که ایران سرا را به خون خیره کرد

بگفتا و ایران ما خون گرفت

به کشتار و مرگ گِرد گردون گرفت

بگفتا و ایران مهاجم مریض

بگفتا و شش سال دیگر ستیز

سراکه ایرانمان شد یه ویران

یه کشور پر درد خون و عزا

دم زیر بمب‌به‌همه شهر آن دم

دم نفس غرق در ترس و خوف‌دما

یه کودک دو کودک هزاران به مرگ

هزاران نفر را فراری ز جنگ

یه مردی که پایش به جا مانده مین

یه مادر یه زائو و مرگ جنین

یه آتش در این خانه روشن ز فحش

تن دخترک را دریدان وحش

کند با پسریه مادر وداع می

به جای پسر بین پلاک و یه سر

هایی از مردمان رفت جنگ‌چه تن

دست و پا بازگشتن ز چنگ‌که بی

یه مردی بدیدم در این روزگار

که از جنگ او داشت یک یادگار

نفس‌ی خوش‌یه مردی یه آزاده

که در صبح و شب لرزه دارد و بس

که یک دست را او همی جا گذاشت

باره مجنون شد و داد کاشت‌به یک

هزاران چو او یادگاری زِ جنگ

های تنگ‌پر از تیر و ترشکش نفس

هزاران اسیر و اسارت قفس

یه تن مرد دیوانه شد از قَصص

یه خمپاره و لشکری در میان

پر از دست و پای بریده ز جان

یه شربت شهادت بگو شست ذهن

یه کودک گذشته ز جان جهل ذهن

یه ملا و ترویج فقدان و مرگ

یه سرباز تنها و خون و فشنگ

یه گفتاری از شهد و یا کربلا

خودش را حسین و زمین نینوا

یه ملای کین و امام زمان

یکی اسب و اوهام این شیعیان

یه خردسال کوچک د ل عشق تفنگ

یه رگبار و تیر و یه مرگ و فشنگ

دمادم احادیث ز عرفان جنگ

یه ملت که مدهوش، خوابی قشنگ

یه آدم که ذهنش پرا از جهاد

یه میدان مین و یه دست و یه داد

سر زیر تیغ‌هزاران نفر سربه

یه فریاد و آتش جوانان دلیر

یه لشکر ز اطفال و از کودکان

بگفتا بیایید و با دل به جان

که کودک چه فهمد از این درد و آه

ز جنگ و اسارت و کین و خدا

که او حال باید به مکتب برد

گر او ز راهی رودخرد پیشه

پناه‌ولیکن همین کودک بی

گناه‌رود زیر ترکش و مین بی

لیسانشان‌و ملای کین کاسه

هایشان‌ز بین عمارت و زن

ولیکن زنان از دل این سرزمین

میان آتش و آن عذاب الیم

جوی جان‌چه قشری از آنان مدد

نوعشان‌به جنگ و پرستار هم

هایی از دل به ایران سراچه زن

شده طعمه گوران و آن کربلا

دگرباره ایران یه ویرانه بود

بگو میزبان قحطی از خانه بود

دو صدها هزاری از این مردمان

باره طعمه ز گور و فغان‌به یک

زمین از بر گورها کم بشد

و ایران سرا کینه ماتم که شد

سرایی شده پر ز خوف و ز ترس

یه ویرانسرا طعمه فقر و به حبس

یه قشری از این مردمان پرهوس

مدد از تو نان مردمان در قفس

شده با اصالت سرور تبر

پر از آز و مال و به هر دادکر

زمین‌پس از هشت سال جنگ ایران

دو تحمیل و شش لطف ملای کین

هم ایرانمان را یه ویرانه کرد

یه میلیون نفر طعمه غسالِ کرد

گیر و جانباز کردجوانان زمین

نفس حبس در خانه ویرانه کرد

دو صد خانه را خون و خونابه کرد

چه بسیار انسان که دیوانه کرد

و ملای کین جام زهر سرکشید

ببین جنگ از ایرانمان پرکشید

خوار، ملای کین‌از این وهم و خون

زمین‌فقط مرگ سودای ایران

نه خاکی به ایران و افزوده شد

نه نامی از ایران خوش و بونه شد

که تنها ثمر جنگ و خون و جهاد

بود سینما قی شده در عذاب

ثمر از چنین جنگ ایرانیان

بگو غرق در قهقرای زمان

به هر جا نگاهی بری این زمین

ببین لاشه اجساد و کارزار مین

و شاید تنی بزدل و خودفروش

به ثروت به قدرت شده مست هوش

ثمرهای دیگر ز جنگ و خدا

بود این اسیران پر ناله آه

ثمرهای دیگر از این جنگِ زشت

بود اشک فرزند و والد بهشت

ببین سیل معلول و راه خدا

بگو لعنتا بر تو کینِ خدا

فرای چنین نقل و گفتا به کم

غم‌هزاری دگر گو به دریای

به لطف همه زهر و ملای کین

و جنگی تمام و به ویران زمین

ولیکن خدایان تو نشناختی

نگاهی به ذاتش نینداختی

و ملای کین قاتل و خون پرست

بگو خون بخواهد بگو خون و بست

به تو گفتم آغاز این انقلاب

ز کشتار آزادی انسان خواب

ز قتل وزیران و سرباز شاه

از آن ارتش انسان و آدم ز آه

به تو گفتم از اعتراف و عزا

اسارت نفس مرگ در این سرا

به تو گفتم از مرگ جاهد به خلق

ها بریدن ز حلق‌گری‌ز وحشی

سراست‌به تو گفتم ایران یه زندان

دم آن اسیر خداست‌به‌همه دم

های اوین‌به تو گفتم از رنج

ز کشتار و سرکوب آن مخلِفین

به تو گفتم ایرانمان مرده است

شهنشاه، ملا همه برده است

به تو گفتم ایران به زندان و بست

یه زندان همه مردمان منگ و مست

چه گفتم نگفتم نفس مرگ هست

ها خجل نقل کشتار پست‌قلم

به نام اوین و غم ایرانیان

ها هزاران قفس مردمان‌دو صد

به اشک تو کودک به جان پدر

یه کودک سرش زیر تیغ تبر

به نام هزاران و آزاده راد

هزاران نفس طعمه بر جوخه دار

به نام یه شلاق و یک تن یه زن

یه آزاده ایران یه مادر به من

افتخاربه نام پدر کرد پر

سرش را نساید به پای تو خار

به نام دو صدها همه خاندان

فشان‌بگو اشک دارد بگو جان

به نام اوین مرگ آزادگی

کین بردگی‌یه فتوای ملای

به نام سپهبد یه آزاده راد

به معنای غیرت به معنای داد

به نام یه صحن و یه ترس و یه خوف

ها و باور به کفرتجاوز به تن

تن‌به نام تو مادر تویی پاک

نشد با تجاوز به تو زار تن

ها رهابه نام همه مرد و زن

بگو خاوران و غروری ز ما

که ملای کین، کین به صورت نشان

تو دژخیم الله مسلمان زمان

و سودای خون در سرش باقی است

همو خون بخواهد همو رذل پست

و یک روز ایران بدون خون نبود

پس از سلطه الله آسمان کبود

اوین بود و آبشگر آری ز خون

و سمبل ز کشتار و زندان جنون

یکی خانه از بهر ایرانیان

تجاوز به تن قبل اعدام جان

یه فتوا و کشتار هزاران نفس

ز ملای خان اخفش خون پرست

که با بهره جاودان فروغ و ریا

به پا کرد صد خاوران جانِکاه

کس در آن دوره مأمور بودهر آن

همو قاتل ایرانیان زور بود

ها کاشتی‌ببین تا کجا مرگ

که نائب ز خود را سخن داشتی

یه کشتار محض همچو آن ارمنان

به دست همه ترکِ عثمانیان

کس در این بین او کاره بودهر آن

یه دیوانه زشتی و بدکاره بود

چه نامش بود نیریِ پست زاد

چه کروبیِ مست و کشتار و داد

عام آن چه بودتو دانی از آن قتل

ها خجل باشد از این سرودقلم

یه هیئت سه تن قاتل آزاده تن

یه قاضی شرع و یه بیدادزن

سؤالی در این بین او چاره بود
یه چوبه یه دار و یه آزاده بود
دم زیر تیغ خدابه‌همه دم
به دست یه دژخیم خداوند آه
تو بر حزب خود راستینی و راد
رزم خود راه دادتو قاتل به هم
تو هستی یه جنگاور از راه ما
یه پاک از میان مین بدون چرا
تو حاضر به لعن خود هستی بخوان
بخوان نام الله ننگین بمان
تو روزه گرفتی به راه خدا
نمازت بخواندی به زندان ما
و پاسخ اگر نفی باشد نفس
نفس طعمه دار است و کشتار بس
سان نگشت‌ولیکن زمان را بدین
همه مرد مرتد به زندان به دشت
که حکمت خداوند گوید و بس
تو اسلام بیاور برو در قفس
بخوان دین ما را ندارد که زور
و شلاق باشد کمی درد و سوز
دم‌به‌های ما دم‌به نوبت اذان
تو شلاق خوردی مسلمان من
به اذن و اذان و به حکم خدا

گاه‌زنان زیر جلد و تنان زخم
نمازی به پا سجده در خون خویش
به خون غرق هر تن زن از کفر کیش
همه زیر شلاق و لطف خدا
تنان پر ز شرک و پر از درد آه
یکایک نفس طعمه بر مرگ شد
و یا زیر شلاق و بر حصر شد
چه بسیار آزادگان انتحار
خداوند و ملا و شادی هار
هزاران نفر در شکنجه عذاب
به دار آمده تن به دریا مذاب
دم خواب رفت‌به‌و ملت همه دم
ببین سیل آزادگان دار رفت
نباشد چنین مرگ جانان نفر
نباشد یه چوبه یه دار و تبر
عدن جایگاه همه باکران
خدایی تجاوزگر آری زنان
و الله سربازی از شهوت است
خوش از این تجاوز همو ظلمت است
زارچه باشد نتیجه از این کار
تجاوز به تن قبل مرگ و به دار
تو دانی زِ ملا، زِ ایرانیان
فروش نوامیس و آن حوریان

تو دانی از آن ذبح پاکی جان

بسیجی تجاوز، تجاوزگران

چه تنهای پاکی از این آدمان

شد او صیغه بر حرص یزدانیان

دگر باره بالی به فخر آدمان

تو گویی ز تاریخ و این مردمان

دهی‌به حیوان قسم ناسزا می

ای که خاموش بودی و درمانده

اگر مردمان غیرتی داشتند

بدان شور و طغیان خودا کاشتند

سر بود طغیان و شورهمه سربه

همه طالب آزادگی تا به گور

یکی آمد و فصل یزدان خدا

و ایران خونین پر از رنج و آه

به تیر و به مرداد و شهریوران

دم زیر تیغ است جان‌به‌همه دم

به تاریخ ننگین به لطف خدا

به کشتار نسل و تجاوز بلا

یه ملت به خاموشی و ننگ، زشت

تو الله و خون مدفن ایران بهشت

به کشتار و مرگ هم آزادگان

تجاوز به تن باکران خواهران

به شلاق و تن خون، اذان تا اذان

یه مرگ و عذاب و مسلمان و خان
قدر گویم سخن راه شعرهر آن
تو نتوان به فهمیدن این مرگ مهر
چه کرده خداوند و ملای کین
بر این مردمان و بر این سرزمین
و آخر در این ننگ تاریخ و شعر
بگویم سخن را به تو پر ز مهر
کس به بیدادشان جان فشاندهر آن
به اسطورگی جان رهایی چشاند
درودا به آزادگان سرزمین
گان قتل ملای کین‌همه طعمه
کس نفس دارد آزادگان‌هر آن
عدن باشد آری سرا خاوران
پس از قتل و کشتار ایرانیان
شکنجه قفس مرگ آزادگان
عام و تجاوز به زن‌پس از قتل
پس از مرگ آزادی و آن کفن
زمین‌پس از ننگ نامیدن ایران
یکی نام زشتی بر این سرزمین
پس از جنگ و ویرانی این زمین
ها هزار مرگ در سرزمین‌دو صد
عام رهایی و دادپس از قتل
هم ایرانِ ویران اسارت بزاد

به پایان سرانجام کار خدا

به خون غرق ایرانمان این سرا

بگو نوبت مرگ ملا رسید

زمان پرکشیدن به الله دید

های ننگین ملای کین‌نفس

های دین‌به پایان رسد هرزگی

نفس را به کین او فرو داد و رفت

بگو نام زشتی بر ایران نشست

و ایران و دنیا بداند که باز

یه دین کشت مهر و خرد را فراز

و مولای کین جان بداد و بمرد

ببین روح را او به یزدان سپرد

برفت و نشست او میان عدن

میان حور و غلمان جماع بدن

زمین‌چه نامی از او مانده ایران

بگو نام ضحاک و زشت است این

یه نامی بگو قی شده از خدا

تفکر ز نامش بر ایران ما

یه نامی بدان پر شد از کین و لعن

نباشد به قد تو ملا و شأن

یه نامی که معنای دشنام و بُل

بگو بدتر اسکندر و صد مغول

یه نامی که شرم است، نامش زمین

یکی دزد و قاتل رهایی و دین

پس از مرگ ملا اسارت خدا

لیسان آه‌هق کاسه‌همه هق

دگر باره ایران به زشتیست شاد

به خون غرق و در نطفه بیمار زاد

یه آبستنی پر شد از جنگ و جهل

گردبگو خانه از دزد و آن دوره

سرا نامش ایران مایه ویران

چو حمام خون طعمه یزدان آه

بشین و بیندیش چه شد این سرا

همه بزدلان زشت شد پادشاه

یه بزدل فراری زِ میدان جنگ

لیسان ننگ‌یه بیمار و این کاسه

یه پستی حقارت زِ دل آدمان

خوار ز کشتن خزان‌یه ملای خون

یه انسان و انسان خجل نام او

یه قاتل خداوند مجیزش بگو

بکن فکر ایران چقدر پست شد

که شاهنشهش مردکی مست شد

یه ملای ننگ مست قدرت خدا

برد او به تیغ و به آه‌سران می

یکی آن برابر زِ ملای کین

یه الله بیمار در این سرزمین

شد ایران و بازیچه دست خدا

شاه‌ببین دون و شه شاه دون مایه

عام خاوران‌بگو پاسخ قتل

بگو نقل کشتار آزادگان

خداوند تازه بر ایران دمید

بخور خون و خون مردمان را مکید

دگرباره شاهنشه ایرانیان

یه ملای ننگ و خداوند خان

به پاس تلاشی از این کهتران

دگر او خداوند ایرانیان

ببین کهتران اکبر آن شاه پیر

بچاپید و دزدید ز مردم اسیر

اگر دور آمد که سازندگی است

پس از جنگ آمد که آبادگی است

ولیکن نه آبادگی این سرا

به ملای ننگ و بگو کهترا

دو تن شاه، هزاران نفر همچو او

به ثروت رسیدند و مردم چو مو

و ملای ننگ قاتل آری خدا

همه با اصالت همه مست ماه

خوانی و قطران اشک‌پس از روضه

تو شاهی و شاهان در آن اشک رشک

دگر طی زمانی زِ ایرانیان

شهنشاه ملای ننگین نشان

همو هار بر ثروت و قدرت است

یه بیمار کشتار و در ذلت است

و قشری فئودال زِ لطف خدا

دو صد برتر از شاه و شاهی خدا

همه شاه و مردم ببین آن گدا

همینان خدایند و مردم به کاه

تو ملایی و ثروت آری خجل

همه مردمان زیر فقر و به گِل

ها خدایان به خود ساختندحرم

به خون مردمان خشت آن کاشتند

یه نانی به دست خدایان ببود

که با خون مردم به جانش فرود

هم ایران شده کاخ ملای ننگ

بگو آن طلا نفت و اینان دونگ

یه کشور به یغما و ثروت خدا

ببین فقر بر مردمان پر ز آه

یه خانه سرایی بر آن دیگران

یه ثروت برای عرب تازیان

یه سازندگی رشوه و هرزگی

یه ملا و ثروت بگو بردگی

اندکه ایرانیان غرق در حسرت

اندولیکن خدایان پر از ثروت

نباشد بگو آب شربی به ما

خورد خون ما را به راه‌خدا می

و ایرانیان غرق در فقر محض

خدایان پر از ثروت و پرهوس

همین بس نبود بر تو ملای ننگ

به غارت کشیدی و مشتی دونگ

تو خونخواهی و مرگ و کشتار و بست

همه سربریده از ایران مست

ترکه ملای کین سالیان پیش

وزارت بنا کرده خون بیشتر

وزارت سرایی بگو از خدا

پر از آن بسیجی و مسخان آه

یه مشتی خدا و خدایان پست

به سودای الله به کشتار و غصب

ی تو به توهزاران بگو دخمه

بگو ضجه فریاد من از تو او

یه خانه پر از یار و سلاخ و آه

پر از تیغ و قصاب و گو آن خدا

پر از تازیانه پر از اعتراف

یه بازجو تجاوز پر از انحراف

زمینش پر از خون ایرانیان

سرا هرزگی از خدا بندگان

به یادت بیاورده عیسی زمان

سیه چال و تفتیش آن جاهلان

یه مرد و دو بیضه بریده به دست

یه زن تن دریده خداوند پست

یه خانه سرای هزار جیغ و داد

شکنجه سرا و خداوند شاد

وزارت نگو تو نجاست بگو

بگو خانه کشتار و یزدانِ خو

عفونت به خونابه چرک و عذاب

ها و به آتش مذاب‌ببر دست

که دژخیم الله و ملای ننگ

بشین منتظر ای تو فرمان ننگ

به فرمان او مرگ ایرانیان

به تبعید و مرگ تو کوچندگان

فقیه‌به فرمان رهبر ولایت

سر زیر تیغ نبی‌به‌همه سر

بگو بختیار مرد آزاده راد

همان ماه تابان از ایران و داد

تنش خون پر از تیغ و خشم خدا

گناه‌تن است بی‌و یارش که خونین

زمین‌نه او یکه بیرون زِ ایران

بگو صد به صد مرگ این مردین

یکی بمب و کشتار، یهودی نشان

بگو نفرت آری ز ایرانیان

به کشتار کرد و بخوان میکونوس

یه صادق دو فتاح دو صد خاک رس

یکی شعر و خواننده فریاد و داد

برادر فروغ خواهر ایران راد

هایی از جان این مردمان‌چه تن

شده بارگه تیغ یزدان خان

همین کم نبود بر تو ملای ننگ

تو یغما ببردی و ایران دونگ

هم ایرانیان رو به تبعیدگاه

تو کشتی و قاتل تویی آن خدا

باوری بین تو پایان کارچه خوش

که نوبت به ایران درون کارزار

فقیه‌به فرمان رهبر ولایت

همه سر به سر زیر تیغ نبی

نجاست وزارت به نام شما

همان ریشه صدها هزاران گناه

شده قاتل مردم این زمین

همه عاشق ایران و این سرزمین

به نام یه قشقا و مختاریان

به نام فروهر و آن بابیان

به نام یه پروانه پرپر شده

تن که خونین شده‌به نام شریف

به نام یه سامی مسیحائیان

یه پوینده و مرگ آن سنیان

اش‌ساله‌به نام حمید پور نه

اش‌به نام سیا احمد آن جامه

به نام یه عارف یه شاعر یه مرد

یه سیرجانی و بغض ما و یه درد

به نام دوصد آدم ایرانیان

دین چه فرهنگیان‌چه با دین و بی

زمین‌به نام قتل فرهنگ ایران

به فرمان ملای ننگ و به کین

به یاد همه تن که نامش غرور

برابر به چشمان اشک و سرور

در این بین کشتار از ایرانیان

بیامد یکی مکر آن فاسقان

و دستور کنکاش قاتل دهد

بگو تحفه بر خاک و قاتل رسد

سرانجام این ایده ملای مکر

زن و مسلم و هجوه و شرم و مرگ

سه قربانی و خون لاشه جسد

و ملای خون و قصاصی رسد

ندانم چه دانی زِ کشتارمان

ز تنهای پر خون و مرگ آدمان

شکنجه سعیدی و آن اعتراف

هویت، نجاست بگو انحراف

های ایرانیان‌چه دانی که تن

پر از زخم و تیغ قساوت ز خان

ها چگونه کشندتو دانی که زن

درندچگونه نحیفان تنان می

ساله طفلی و خشم‌تو دانی زِ نه

تنان پر ز تیغ از خداوند فحش

به جانت قلم عاجز از گفتن است

کر حرف در خفتن است‌که شعر کور و

و این بود کشتاری از نخبگان

سیاسی و دینی و فرهنگیان

دم زیر تیغ خدابه‌همه دم

به فرمان علی آن فقیه گدا

لیس شنیع‌پا کاسه‌دو سه خرده

فقیه‌شده طعمه مرگ ولایت

بگو عامران تخت دار و شهند

بگو غرق خون قاتل اخفشند

به جایش زنی را کشد در حصار

به صد فحش و دشنام همو را شکار

دوصد نخبه ایرانمان پر کشید

و ملای ننگ تاج خونین خرید

یه بغضی نهان گشته ایرانیان

ز کشتار ملای ننگ و فغان

های برنا و پیریه بغضی زه دل

کش ز برده اسیریه فریاد سر

رودیه بغضی که بیست سالِ به تو می

خورددم نفس را به تو می‌دما

یه بغضی به قد یکی انقلاب

به قدِ یه عمری پر از انحراف

یه بغضی و اشکش به دریای خون

یه دجله فرات و یه کارون جنون

یه بغضی و زاییده از حصر حلق

برای رهایی مردم یه خلق

یه بغضی که ترکید و ایران شکفت

یه فریاد سرکش که ایران بگفت

بگفتا و فریادها سر بداد

تنش پر ز خون یار رو جان بداد

بگفت و یه ایران شد حمام خون

سرا بر جنون‌یه کوی و یه دانش

بگفت و دوصدها نفر حصر تن

تن زیر یوغ و کفن‌به‌همه تن

بگفت و رشیدی از ایرانیان

بگو سمبل آزادگی در فغان

بگفت و شکنجه به خود ساز کرد

یه نغمه به آزادگی ناز کرد

بگفت و یه کاذب یه ملای ننگ

بکن گریه آری به مشتی دونگ

بگفت و هم ایران حکومت نظام

سراها شده پادگان که دانش

بگفت و طلب کرد آزادگی

رسیدی شکنجه به دلدادگی

زمین‌بگفت و شکست چرت ایران

خواب رفته مردم زمین‌ولیکن به

بگفت و اسارت به خود ساز شد

دو صد پیر و برنا بر آن دار شد

بگفت و دگرباره تبعید جان

هزاران نفر پخش در این جهان

بگفتند و نشنیده ایرانیان

تن ترس و خوف و فغان‌به‌همه تن

سرا پاک شدبگفتا و دانش

هم آزادگی طعمه بر خواب شد

سرابگفتا و زندان به دانش

همه جانیان تخت آن پادشاه

بگفتا و ایران همه طعمه ترس

یه ایران و ملا و مرگ و به حبس

بگفت و هزار هجوه بر دل نشست

که آزادگی ره بر آن گور بست

بگفت و نگفتند، ایرانیان

صدا عزم و جزم و فغان‌همه یک

بگفت و نه ایران که آزاد بود

به یزدان مبدل یه بیداد بود

و ملای ننگ تشنه بر قدرت است

و دژخیم و قاتل و ملای پست

و ایرانمان بار دیگر حصار

حصار رهایی خداوند هار

زمین‌سرانجام طغیان ایران

یه ملای مکر و تمدن به کین

یه شاهنشه پست و ظلم و فرار

یه ایران ویران دو صد جوخه دار

یه ماتم برای هم ایرانیان

یه شادی برای خداوند خان

هشت سال خون‌گذشت سال هفتادو

همه طعمه حصر خدای جنون

و ملای مکر و بگو شاه خان

بوس حقارت فغان‌بگو دست

و جولان مرگ و به ترویج آه

بهایش اسارت خدا در خدا

چه مکری به ایرانمان چیره شد

سکوت رهایی زمین تیره شد

دم‌به‌صدایی نبود و همه دم

همه مسخ ملای مکر و به غم

یه قشری که مدفون شده بهر خاک

گیر اوین حصر باک‌یه عده زمین

سکوتی که ایرانمان را گرفت

یه وهم و یه خواب و یه ایران بکر

یه ملای مکر و یه لبخند و خوف

برد او به کفربه پنبه سرت می

یه ایران مسکوت و ملای ننگ

به مکر و به حیله جهانی مشنگ

کلاه‌یکی سرگشاد و یکی بی

یه ملای مکر و به سودای آه

سکوتی و رزمایش مکر و مرگ

تن آزاد و زندانِ فکر و تگرگ

داریه آزادی مضحک و خنده

یه تحفه یه نذری هبه از یه هار

بخور این شرابا تو ایران مست

های پست‌تو مدهوش آزادگی

یه ایران بیمار طبیبی زِ مکر

یه فریاد خاموش و غلمان به ذکر

بگو سالیان از پی هم گذشت

و ایران آزاده هم درگذشت

ها خفه گشته آری گلوصدا

ز مکر و ز ترس و بگو این بگو

چه کیفی به ملای ننگ کوک گشت

که ایران آزاد بر آن گور گشت

و شاه زمین است بی مدعا

پر از درد و کین و هزار ادعا

و ملای مکر دست در دست شاه

یه ایران یه ویران بسازد سرا

در ایرانمان ذبح آزادگی

به زعم همه مکر و گو بندگی

ندانی که ایرانمان چیست روز

که برنا خجسته ز مکر و ز دوز

و خوش باشد از وهم آزادگی

یه چاک و لباس لعل و افسانگی

ندانم که ایرانمان چیست حال

تو ملای ننگی خوشی در کمال

نفهمم ز خوشحالیِ آن جوان

از این وهم آزادگی و فغان

که معنای آزادگی این نبود

اسارت به از این قفس مکر بود

ولیکن همین مکر و حیله نفر

دربه‌گر و دربه ملای حیله

سبب گشت، چهره ز ایران زشت

بگو به جهان و بگو به سرشت

ببین این وطن را که زندان شده

بگو تحفه ملای مکر آن شده

گذشت و زمان از پی هم گذشت

به مکر و به ظلم و به کینه گذشت

گذشت و یه تحفه بیامد وسط

بوس ملا یه تیر حسدیه دست

سوادی بی‌یه لمپن یه دیوانه

یه ملا که عمامه را دور داد

یکی دکتر و آن مهندس خدا

بگو آن شعیب هاله از نور کاه

باره کورش نیا و بخواب‌دگر

ببین شاه را، مغز و نورش ز کاه

زمین‌تو بیننده باش حال ایران

نلرزی به گور دیدن این زمین

اش پس گرفت‌که کورش همه شاهی

کس گرفت‌پناهنده شد راه بی

نرنجی ز من کورش آری کبیر

ز دیوانه اینان قلم مست و پیر

ای‌ها هزار هسته‌یه وهم و دو صد

ای‌به وافور و در خاک و خون خسته

همه آبرو پَر ز ایرانیان

دار و سخن را زیان‌یکی هاله

یه فقر و بگو نائب آری زمان

بار محل کیان‌خرید تره

یه مکر و فریب و رئیس زمان

یه گشت و یه ارشاد و نهی منکران

دو صد طنز مکر و فریب زور و ظلم

لطیفه شده شرع و ایران و عرف

یه کشور حقارت به خاورمیان

یه طنز سخیف و یه اشک فغان

یه ایران گل پرپر آری زمان

یه پوزخند به ریش هم ایرانیان

که ملای ننگ و پسر هاله نور

شده شاه ایران و مرگ غرور

یه لرزه به گور و هم اجدادمان

نه امروز و دیروز و پیش و پسان

از آن روز ننگین و حمله خدا

یه اسلام هار و دو صد درد و آه

سرانجام این بندگی این شود

یه ایران یه مهدی پر از کین شود

که پستیِ الله و یزدان پست

اش این خداوند مست‌بشد زاده

سخن را براند ز پستی خیال

یکی زاده از احمد و مست هار

عام یهودو نفی همه قتل

یکی موجب کین و کهتر جهود

سخن را نران تحفه هاله ز نور

ز آتش کشیدن نسان مست کور

به جایش ز کشتار خود نطق کن

بزن خون بریز و زمین سرخ کن

چه ایران سرایی ز ملای ننگ

ز لطف خود و تحفه آری مشنگ

یه کشور بگو مردمش ننگ نان

و ملا و لاف و ریاست جهان

یه کشور حقارت شد از دست تو

ز حراج تن دم زنی نوبه نو

یه ایران مرده سرای عدن

عدن مال ملا خدم هم حشم

یه ناله به ضجه بگو اشکناک

یه سیل اعتراض و خس و خاشاک

بگو کشوری قی شد اسلام ناب

ها هزار مردمان غرق خواب‌دو صد

ها فرودیه آتش به خرمن خرد

یه ملای ننگ تحفگان در سجود

یه فریاد وهم و یه هاله به راه

تنان داغ شلاق و روح اشک آه

یه دزدی و سرقت یه پولی ز نفت

یه سفره پر از پول مفت و به تخت

چهار سال دیگر از ایران گذشت

پر از رنج و نفرین و چرخی که گشت

گذشت و حقارت شد آیینشان

یه وهم و اسارت شد آذینشان

گذشت و بگو طنز ایرانمان

یه دلقک یه تحفه امام زمان

گذشت و اسارت شد آرمانشان

همه مردمان غرق آتش فغان

گذشت و زمانی به آزمون دمید

زمانی به بیداری انسان رسید

گذشت و نخستین وزیران ننگ

شده راه بیداری سبز رنگ

های چیز و ملنگ‌گذشت و دوئل

به خود بارور کرده مردم قشنگ

گذشت و همان بغض بیداد و داد

شده راه و فریاد و آراء کجاست

ها پی هم گذشت‌گذشت و نفس

به تبلیغ و فریاد و چرخی که گشت

گذشت و بگو اضطراب التهاب

که رهرو به سوی سلاح نقاب

ها ز ملای سبزگذشت و سخن

بگوید به عهد وفا رأی قبض

چنین بود و آرا ز صندوق شکفت

ی مکر و ملای مفت‌بگو تحفه

نباشد بگو رهبر این مردمان

که او منتخب مکر و نوکر به خان

و ایرانیان ملتهب پر ز بغض

صدا بوده فریاد قرص‌همه یک

هایمان‌کجا هست آراء نظر

که بلعیده رأیم همین را بخوان

بخوان رأی من کو کجا رأیمان

کجا پرکشیدست، آرائمان

که تهران و ایران شده کارزار

زارپر از مرد و زن گو زمین سبز

بخوان رأی من کو کجاست رأیمان

کجا پرکشیدست، آرائمان

و ایرانمان در گرفته بلا

بلایی به جان تو ننگین آه

ها و برنا و پیرهمه مرد و زن

یکایک علمدار سبزان میر

صدا این بخوان‌همه یکدل و یک

بخوان رأی من کو و آرائمان

به دور از تو دشنام و فحشا بخوان

صدا رأی من کو بمان‌بخوان یک

یه قشری از این مردم سرزمین

به سبزانِ رنگانِ پابند دین

به دور از هیاهو بگو ضرب و شتم

فقط رأی من کو تو ملای خشم

و قانون بیداد و حقم کجاست

کجا اعتراض گو و رأیم کجاست

ولیکن چه پاسخ بر ایرانیان

به دشنام و باطوم و خون مردمان

و ملای ننگ و یه خطبه نماز

یه فرمان کشتار و جوخه فراز

زمین خون گرفتو ایران و ایران

به فرمان ننگین و خشمی شگرف

صدا قلب گودو ایرانیان یک

یه فریاد و ترس و یه مرگ و یه خوف

همه دست در دست هم با شتاب

نترسید و هستیم آزاد باب

خیابان ایران به خون جان گرفت

زمین خاوران یاد آنان گرفت

ری‌ی شهرو ملای ننگ تحفه

همه مست کشتار و از باده می

رنگو ایران شده یکدل و سبز

چنگو هر کس به آرمان خود چنگ

که رأیم کجا سیل آن رهبران

پای هم ایرانیان‌به زیر دو

صدا خوان همان‌همه یکدل و یک

به آزادگی گو سلامی سلام

به دور از خشونت بگو دور جنگ

به فریاد طغیان به عزم و به هنگ

ها نبود و نه پایان کارهمین

و ایرانمان گشته یک کارزار

دفاع‌یه جبهه بگو مردمان بی
یکی تیر و کشتار تجاوز سپاه
و قدرت بگو قبضِ ملای ننگ
سرانجام کهریزک و چال تنگ
بگو دختران زمین باکره
به زندان تجاوز جریر و دره
و غم‌پسر بالغ و طفل و زندان
به باطوم و شیشه تجاوز به تن
زمین‌هزاری زن و مرد ایران
تنان پر ز خون و گذشتن زمین
دارها نفر طعمه بر چوب‌دو صد
به جرم رهایی و افیون و بار
هزاری زن و مرد و برنا و پیر
همه حبس زندان و ملا اسیر
هزاران نفر شهر در التهاب
تنان پر ز تیر و تبر مرگ خواب
دو صد مردگی و هزاران اسیر
هزاری به فریاد و میلیون نظیر
یه ایران خونین و خونین نفس
یه پاسخ به رأیم کجا آن قفس
یه ایران و یک دولت کودتا
یه ملای ننگ و یه بیمار آه
یه ملت شده خار و خاشاک تن

یه ملای ننگ و شهنشاه من

وسکوت‌سکوت‌وبغض‌ودو صد اشک

لبان دوخته، دست بسته سکوت

یه ایران و کهریزک و عمق دین

بگو مردمان و تنان غرق کین

به هر ظلم و زور و به جهل و فساد

یه ایران خاموش و غرقاب خاک

ها نفس‌و ایران حصار و قفس

جوانان به خوف و به ترس و عبث

هزاران پدر مادرِ داغدار

جوان در کفن تن به آویز دار

یه ملای ننگ و هزاران حشم

یه دندان نشان و هزاران کفن

به سودای زر زور و قدرت نفر

تن عاشقان سیل شلاق تر

یه سیما و ترویج ترس از یه ننگ

تجاوز به ناموس مردان، دونگ؟

یه خاموشی از ترس و تیر و قفس

یه قشری نسان انتحاری نفس

و آزادی و شمع و خاموش باد

یه طوفان و مرگ و تجاوز به خواب

و تاریخ از ایرانمان پر کشید

و سودای آزادگی ته کشید

نه لطف نخستین وزیران سبز

درک مرگ آزادیت حبس قبض

همه چنگ بردند بر آزادگی

و آنان بگو آن علم بردگی

بگو نام جنبش بگو سبز بود

به پرواز آزادگی مرگ زور

هرآن چه تو گویی بر آن نام گوی

به وهمی که پایان میدان و گوی

که زور سلاطین و ملای ننگ

تنگ‌بچربید بر مردم دست

به زور و به شلاق و درد و قفس

ز بهر تجاوز و کشتار و حبس

به رنج و فرار و به تن کودتا

به پایان رسید رزم ایران سرا

و ایرانمان بار دیگر خزان

یه بازیچه دست خداوند خان

یه جولان از آن مرد هاله نشان

یه ملای ننگین و مرگ و فغان

یه فقر و یه قحطی و درد و بلا

یه ایران سرا غرق ماتم عزا

یه فقدان سکوت و خموشی محض

یه فریاد و مردن و مرگ نفس

چه کشور شدی بار دیگر سرا

یه خانه سرا ننگ و مردن ز آه

یه فقری که ریشه دوانده وطن

بگو اختلاس سرقت و دزد تن

یه خانه سرای تجسس فساد

وزارت نجاست و بیداد داد

دگربار حکومت عفونت و ننگ

تنگ‌هزار خطبه و مردمان دست

دو صد رجم و اعدام و حد و قصاص

یه ایران ویران و اسلام ناب

ها نو به نوهزار بهره و برده

دو صد مردمان غرق حسرت به تو

گویان نفریه وهم و کمال، گنده

پا و سربه تحریم ایران بی

یه قشری به تبعید و دوری وطن

و آزادگان حصر دین در کفن

هایی به بندیه سیما، صدا ذهن

یه ترویج و تبلیغ و تفتیش و بند

یه دندان نشان از تو ملای ننگ

یه ارتش بسیج پاسداران مرگ

زمین‌یه زندان عظیمی که ایران

یه بزمی سروری و پرواز کین

ها و سالان پی هم گذشت‌که روز

بگو بدتر از گفتن من بگشت

پس از گفتن صد مصیبت عزا

دگر شور باید بر ایران سرا

و طغیانگر آزاده جنگ خدا

بیامد بشورید بر درد و آه

بگفتا از آزادی جان و تن

از آرمان و آمال و ایران وطن

های خدابگفتا از آن ظلم

های رنجور حیوان نساءز تن

بگفتا ز قانون آزادگی

از آن شور و طغیان و بر بردگی

فشانم رهابگفتا که من جان

یکی آرمان باشد آزاد ما

بگفتا از آن راه آزادگی است

یه دنیای آزاد رها بردگی است

های حیوان بشربگفتا ز رنج

از این زخم بیداد، خداوند شر

بگفتا ز قدرت و انسان خدا

مسبب به هر درد و کین رنج و آه

بگفتا و طرح سؤالی بکرد

بر آن پاسخ و عزم و کاری که کرد

و آزادگی را نباشد به کس

مگر احترام بر قضایش نفس

یه دنیا و آرمان و ترسیم خواب

یه رؤیای زیبا و صادق بتاب

بدانم ز فکرت کجا بود مست

آوری بود و باشد و هست که جنگ

بدانم که طالب به دانستنی

به کردار و فکر و تو آبستنی

بدانم که خواهی بدانی از او

سالار و کردار اواز آن جنگ

برایت بگویم از افسانه او

به صدق و صداقت به طغیان روح

و طغیان از انسان عامی چو ما

همو زاده بر خاک ایران سرا

پدر مادر از قلب آن مسلمین

به اسلام او زاده گشتا زمین

سر عاشقان علی‌همه سربه

علمدار و یاهو علی وان ولی

پدر دل گرو یاد صحرا حسین

اکبر و کربلا قاسمین‌علی

و او قد کشید بین آن مسلمان

پر از صد سؤال است از این آدمان

و سالار جنگ و تو دنیای دید

به دور از خدا کافر و ترس بید

یه کودک که از دیدن حیوان جان

به روح و به پرواز و عاشق زمان

ای سر دهدای ناله‌ز هر ضجه

دهدها که جان می‌از این رنج جان

همه ذهن او پر سؤال از خدا

از این درد و کینه از این درد و آه

خداوند و الله و رحمان رحیم

چگونه شود قاسم آری رجیم

چگونه خدا مهربانا بشر

چرا این جهان پر شد از کور و کر

دهدچگونه یه تن ضجه سر می

دمدولیکن خدا شب به شب می

هزاران سؤال و هزاران جواب

یه کودک که بیدار شد از تو خواب

گونه او در جهان قد کشیدهمین

و دنیای را با دل خویش دید

که او نیست همتای این آدمان

یه دنیای دیگر بگو در جهان

همه جان او پر شده از سؤال

سؤال و سؤال و سؤال و سؤال

نباشد بگو پاسخی بر سؤال

بخواند بداند جهان را کمال

سالگی‌و کودک گذشته ز ده

بخواند سرشت جهان آدمی

و او را ببین تشنه دانستن است

پر از صدهزاری به رنج و غم است

رسیده جوابی و این قصه را

خدا نی و ناشد به دنیای ما

ولیکن نبود پاسخ راد و او

همو تشنه دانستن و رازگو

که دنیا چه چیز است و یزدان چه کس

چرا این جهان پر ز بیداد بس

و طغیان پر از صد هزاران سؤال

ولیکن جوابی نباشد محال

چنین او گذر کودکی نیست حال

گذر کرده او پانزده را به سال

و او را نگو همچو انسان مثال

نباشد ز الله و انسان کمال

و کنکاش پاسخ بر آن صد سؤال

یه دریایی از معرفت باز حال

یه افسانه و وهم و صدق و خیال

یه دوزخ یه آتش یه شیطان محال

یه بیداری خواب و رؤیا و حال

یه پرواز و معراج و وهم و خیال

یه هاله یه نور و یه ابر سه شاخ

یه الله و حور و غلامان و تاخ

یه الله بیمار تجاوز به تن

دو سه دختر باکره غرق غم

یه شیطان چهارمیخ شده در عذاب

یه رجم و یه شلاق و حد و شتاب

یه تخت و دو میله دو عورت به سر

یه الله، زبان و دو آلت پسر

یکی مرد و زن در جماع و خدا

یه الله بر تخت و راضی خدا

یه خون از درون عورت باکره

خدا خنده آتش بر این حنجره

انتهایه ابر سه شاخ دست بی

پر از شعله آتش بسوزان خدا

یه دژخیم مزدور سه چشمی به سر

بگو آن فرشته بگو مرگ بر

یکی یاغی و دست بسته خدا

یه آب دهان مظهر درد و آه

زبان را برون کرد و تیغی به رو

گویه آبشار خون از لب رزم

دو انگشت آتش دو چشم نفر

یکی ضجه از ناله الله کر

یه تختی پر از دست حور و غلام

یه الله تن پر ز عورت مقام

یه ویران سرایی به نام عدن

پر از رقص و آواز و اشباح تن

یه سیل از سجود فرشته نشان

دو بال بریده یه خوناب خان

ها غلام‌یه صحنی پر از مرد و زن

یه حوری هفتاد من خان کام

یه دژخیم و مزدور ردای سیاه

ها جدادو صد مرد و زن سر ز تن

یه حوضی به خون از درون خون چشم

ها پر ز درد و ز اشک‌برون چشم

یه قربان سرا پر ز خون تا کمر

بگو دست و سرها و تیغ و تبر

یه حمام اشک از زنان باکره

و مرگ بکارت بدین قاعده

دو سه جامه مشکی و شاخی به سر

یه دست و یه پا زیر تیغ تبر

هزاران نفر عور و عریان به کف

یه شلاق و خون و دهان غرق رفت

تن در برابر خدایه زن پاک

یه بیمار جنسی هزار اشک و آه

یه دست بریده و آبشار خون

جود درد و مرگ و جنون‌خدا می

یه تن مؤمن و روز دار خدا

یه افطاری خون و حیوان کشا

یه ابر سپید و به باران اسید

دو صد یاغی و آب شد سررسید

زمین سپید نوری از زرد رنگ

و آن استخوان پر ز درد است رنج

یکی میل جنسی دگرباش تن

تجاوز به تن آتش و غرق غم

کش حیض و آن زایمان‌یه زن درد

خدا در لواط و غلامان فغان

یه سیل محارب به یزدان خدا

وپا را همه تن جدابگو دست

یه سیلی زه خون رو به الله خان

و بلعیدگان سر دهد آن اذان

یه الله و محراب دو سر زیر پا

یکی چشم خونین دگر سرجدا

یه دیگی پر از جان جاندارگان

و هیزم به آتش بگو کافران

هزاران نفر بسته بر تخت کین

تجاوز به تن جان خدا در کمین

بال و غرقابِ خون‌یه شیطان بی

سرش در میان آتش الله دون

یه ابر سه شاخ آن سپید تخت ظلم

و زن را برید عورت و ختنه گل

یه لشکر ز حیوان ریز و درشت

ها شکفت‌سر ذبح و خون‌به‌همه سر

یکی نور و تقبیل انسان خدا

یه هیبت ز آب منی خون ردا

یه الله دیدا به ساحق زنا

تجاوز بگو مرگ و آتش خدا

و حیوان خونین و مرگ نفس

تجاوز وطی از خدایان پست

یه میدان و تن زیر خاک تا کمر

مسلمان یهودی و سنگ و تبر

یه سر زیر خاک و یه چرک و اثر

یه عورت بریده و خون قمر

یه زنجیر آتش به دست یه تن

ها در کفن‌شکست استخوان جسم

حال خدادو صد بدتر از شرح

بگو ضجه فریاد بگو اشک آه

یه رؤیای صدقی و معراج روح

یه عرفان و بیداری من تو کوه

ز کابوس یزدان و بیدار ما

نشد حجت و راه دانش به پا

که طغیان شد عارف به الله و دین

بگو خواند و دانش و سمع و ببین

نخستش بگو خوانده قران کین

سپس غرق تورات و انجیل و دین

بار و ده بار و صدبار خواندنه یک

از این رنج و ظلم خدا او رساند

بخواند و بدانست و عارف بشد

از این ظلم یزدان دو صد بار مرد

یه سر بود و صدها هزاران کتاب

ز تاریخ و قانون حدیث و خدا

همه تشنه بود او به فهم کمال

به دانستن و خواندن الله و حال

کس سخن داشت یزدان خداهر آن

شده گوش سپرده دلش را به ما

به خود گفت الله نباشد و نیست

و بازیچه انسان و آن پوچ کیست

ولیکن چه خوش بوده حال شما

و یزدان حضور دارد و آن خدا

خدا گر نباشد بشر هست مست

دو صد بدتر از آن خداوند پست

به قدرت شمایل بدارد خدا

خدا چیست جز قدرت و کین و آه

و طغیان ما غرق خواندن کتاب

فقط تشنه دانستن انسان خدا

و خواند و نوشت و شنید او به ما

سرودا به خالق به آزاد راه

و سالار جنگ و به ضد خدا

نمادی ز طغیان و عصیان و ما

و طغیان ما رمز باشد و راز

یه لب دوخته سینه پُر او رها

نگوید سخن را به یک تن نفر

که پس خود بداند سپس خلق بر

بخواند بداند جهان را خدا

قلم دست و پایان و هر درد آه

بگو سالیان درازی گذشت

بخواندن نوشتن ز جنگش بگشت

سراو سالار جنگا ببین این

رهایی به خانه نخستین به راه

و شورش در ایرانمان ساز شد

سالار این راه شدو او جنگ

بگو در ره آزادگان بود عزم

بگو جان به آزادی و جنگ رزم

بگو جنگ آزادی و عزم تن

به قلب جهنم جهان بود رزم

نفس راه آزادگی بود و بس

برفت در میان شکستن قفس

ولیکن نبود عزم ایرانمان

نه آزاد ایران نه تنها همان

دگرباره ره را بگو راه جنگ

به خواندن نوشتن بگو فاش ننگ

نشست قلب تنهایی و خواند و گفت

نوشت و بخواند و نوشت و بگفت

گذشت سالیان از پس همدگر

ندانم یکی ده و کامل اثر

گذشت و نهایت بدین جا رسید

که طغیان سخنور به آزاد دید

کلامش به ایرانمان نشر شد

بگو وحی آزادی از صبر شد

بگفتا شنید او سکون و خروش

ز نقد و ز تهدید و دشنام فحش

و بیدار قشری کلامش به رزم

خدایان بریده سرش را به عزم

بگو مردمی نام او را شنید

یه تن یار و دیگر به نفرت رسید

تفاوت کنارش گذشتو کس بی

و آن سیل در خواب و تکرار مشق

کلامش بگفت و یه موجی رسید

یه طوفان خشم و یه جهلی دمید

یکی خواند و شد آینه رو به خود

خودش جست در رزم او کالبد

یکی لعن و نفرین به او داد و بس

یکی گفته شیطان راند است پست

همه گفتن از او و طغیان شنید

و افسانه آغاز رهایی دمید

پس از گفتن و صد هزار گو و گفت

خداوند جلاد و خشمش شکفت

بند و زندان و حصریه دستبند و پا

بگو از شکنجه ز خونین عصر

یه زندان تاریک و نمدار و گود

های خردیه دژخیم و الله و تن

یه دست بریده محارب خدا

و پایی بریدند و ننگین خدا

یه تن پر ز تیغ و تبر فحش و خشم

یه دوزخ زمین و یه جلاد وحش

یه سیلاب خون و تنی پر ز خون

یه سودا ز اقرار و وهم جنون

یه طغیان و آزاده جاندار راد

یه رزمی ز طغیان و آزاد داد

و سالار جنگ دست بسته به حصر

خدا تکیه قدرت خدا ننگ پست

خدا گفت و طغیان شنید حرف او

کش انسان خداوند کورو گردن

که شیطان تو ای رانده از آن عدن

مایه آتش به تن‌تو ای فخر بی

تو پر نفرتی از خدا از بشر

چه خواهی از تو مردمان ای تو شر

تو که پر ز عصیان و شورشگری

گری‌یه یاغی و عیار و طغیان

تو که خلق من باشی از نطفه من

یه بازیچه از جبر و در حصر تن

کلامت چه باشد برابر به من

یه قرآن بیرزد به هفتاد من

منم خالق آری تو شیطان کم

بترس از من ای اهرمن اهرمن

مشنگ‌چه گویی ز حیوان تو ای خل

تو دافع ز خلق منی ای دونگ

هر آنچه دلت در گرو بود و هست

همه لطف من نعمتم بود پست

چه گویی که طغیان بر آن حق کنی

به قادر تکبر بر او شق کنی

های تو امر من دم شودنفس

دم کم شودو با اذن من باز

تو از پاکی تن سخن داریا

تجاوز به تن مرد او آریا

تو خلقی یه بنده یه برده به من

منم خالقا و تو کهتر ز تن

بزن سجده آری طلب کن مدد

رسدکه یزدان رحیم عفو او می

کلام خداوند طغیان شنید

های او هم رسیددر آتش سخن

و آزاده پاسخ به یزدان عدن

به الله بیمار و ننگین تن

من عاشق به جاندار و جاندارگان

و نفرت نیاز قدرت الله خان

از انسان طلب احترامی به جان

به آزادی گل به حیوان نسان

و شورشگر آری و طغیان منم

به ضد نیاز و به قدرت تنم

و شاید که من خلق باشم ز تو

بگو اختیار آتشی تخت تو

کلامم همه نشر آزادی است

و طغیان شجاعت به زنداری است

و حیوان نفس جان من راه تو

بسازد جهان آرمان است نو

تو پر فخر و الله تو پر ادعا

و شب مهر و جنگل کجا شه کجا

غرورم همه خرج بیداری است

بگو رزم بر هرچه برداری است

نفس مفت چنگت خداوند پست

تو جبار و قاسم تو خونین پرست

و فریاد من محو قدرت تو پست

بگو محو باد آن نیازان و بست

و پاکی تن را نخوان در کفن

به زور تجاوز به چاقو به تن

منم عزم و فریاد رهایی منم

نه بازیچه دستان تو آن غمم

ستایش همه محو و آزاد تن

رهایی و بیدار دنیا وطن

و یزدان از این پاسخ او خشمگین

زند سهمگین‌و فریاد و حد می

دو دستان به زیر و به هم بسته است

و شلاق و پشت و نفس خسته است

برید دست طغیان و مزدور بود

به فرمان الله که او کور بود

و دیگر نگو از مصیبت به ما

شکنجه خدا بود و کشتن خدا

های پر درد و رنج‌پس از روز و شب

دگرباره یزدان و اندرز و پند

که طغیان بیا زیر یوغ خدا

بشو بنده صالح نکن ادعا

کجا را تو با حرف خود ساختی

تو در رنج و دردی و تو باختی

منم خالقا و تو تنها بترس

سخن را نگو و تو از من بلرز

های ماگوی باش از کرم‌سخن

بزن سجده چون آدمان بر خدا

ز لطفم بگو شعرهایی ز عشق

از آن لعب و لعل و از آن جور و فسق

و سوگند من باشد آن افتخار

تو را من دهم جا سرا اقتدار

و طغیان شنید و بگفتا سخن

شکن‌یه پاسخ به او داد دندان

که یزدان غرورم همه هیچ و روی

سجودم چو انسان و آوای اوی

نه از بهر جاه و نه آن اقتدار

نه از ترس و درد و شکنجه ز غار

که در راه آزاد جاندارگان

فشان‌بگو مرد فخر و بگو جان

تو دنیای آزاد رها دار آن

طمع را بکش نفی قدرت بخوان

پر از قدرتی محو دارا نیاز

و محو تجاوز به حیوان و آز

شکن این بت اشرفا ای خدا

های راه‌بگو محو آن بردگی

به پا دار درفش شجاعت به تن

بخشکان تو قدرت و آزاد زن

گوگونه آمد میان رزم‌و این

خدا در دل خشم و آتش به رو

همه جان یزدان برآشفته شد

ز نطق تو طغیان و دیوانه شد

و فتوا به حد و بگو قتل فرد

سر از تن جدا دار و میدان شهر

و بینندگان عبرت از شر بشر

هرآن کس بشورد خداوند نر

کس بگوید سخن را به کفرهر آن

سرانجام او حد و حق، شرع و عرف

و فرمان یزدان بگو امر باد

و دژخیم شورید و او شرم باد

ولیکن بگو قبل آن تیغ کند

وصیت سخن هرچه داری تو تند

دار خواندکه طغیان مغرور سخن

به هر وارث آزاده فریاد ماند

که ای وارثان راه آزادگی

دلیران شجاعان این زندگی

کس که جانش تفاوت نبودو آن

خدایان و مرگم به تو داد بود

همه نطق آخر به من گوشدار

به راه رهایی و رزمم به کار

سری بودم از فکر و اندیشه نو

و راه و رهایی من ما و تو

مهم نیست بود و نبودم بدان

یه جان را چه ارزش رهایی بخوان

بگویم سخن نقل الله نیست

یه الله نام و هزاران ستیز

و قدرت یکی از شمایل خداست

نیاز شهوت و ظلم و آری خداست

نخواهم سخن را درازش کنم

هر آنچه بگویم سخن باد کم

به پایان دهم این نفس را سخن

های مناگر طالبی پُر سخن

به آرمان و زیبا و در رزم ما

رهایی بگو راهبر عزم ما

بگفتا پر از فخر آخر سخن

و سر را بریدند آذین وطن

و طغیان بگو جان خود مرگ داد

و نشر رهایی و در ارگ باد

بگو مرد راهش ببین زنده ماند

بگو رزم او این جهان را تکاند

گذر سالیانی بر ایران گذشت

بگو قبضه قدرت به یزدان بگشت

های طغیان زمینولیکن سخن

به تدریس و با گفتن از مردمین

هزاری و طغیان به ایران شکفت

نه ایران که جام جهان او که گفت

هاهای نو صد هزار ایده‌سخن

زمین لرزه آری رهایه ایران

و قشری و سرباز آزاد ما

ز ترکان و گیلک ز لرهای ما

ز هر قوم ایران زبان و نژاد

ها و گروه و نهاداز آن حزب

چه با نفرت و عشق از یاد او

چو آن تار موصدا هم‌همه یک

بگو یکدلان را بسازد زمان

و ایران و آزاد و آرمان جهان

کف‌به‌به سودای آزادگی جان

رسیدن به آزاد ایران هدف

نه ترسی ز شلاق بود و نه رنج

صدا نغم آزاد گنج‌همه یک

بگو شور ایرانیان را گرفت

و طغیان و همت بگو پا گرفت

دین به پا خواست گفت‌و دیندار و بی

رهایی از آنم خودت دین و کفر

یه دست در میان دست ایرانیان

همه دست در دست ایرانمان

وطن بود صحنی پر از مردمان

ز هر قوم و هر جای از ایرانمان

هدف ساخت ایران از آن مردمان

هر ایده سرایی به ایرانمان

که از شیعه سنی، یهود و نصار

دین مجاهد هزاربهایی و بی

همه هر چه باور در ایرانمان

همه صاحب ملک و آن خانمان

و این اتحادی از ایرانیان

همین راه بیداری ما جهان

و قشری و نفرت ز طغیانمان

بگو صف اول به کام جهان

و تصویر ایران شکوهی عظیم

همه دست در دست این سرزمین

زمین‌چنین دور فکر دل ایران

بگو آن مجاز واقع دنیا ببین

و این اتحاد بین ایرانیان

قلم قاصر از گفتن این کلام

مثالی بگویم تو آن گوش دار

و حیرت بکن عزم خود هوش دار

به میدان نامی بگو شهریار

همه دست در دست هم کارزار

پوش مزدور و یزدان کین‌سیه

زمین‌بیامد میان مردم ایران

نه یک تن یه مزدور باطوم به دست

هزاران نفر مسخ الله مست

که با تیر و قداره آمد میان

به هجوه کشید مردم ایرانمان

به هرکس زدی ضربتی عدل و داد

و تیری به میدان و فریاد و داد

ولیکن همه دست در دست هم

کسی پس نرفت صف مردم وطن

هایی که گفتو مزدور و آن هجوه

نه فریاد و با مکر حیله شکفت

یه شیعه هویدا از ایرانیان

بدو گفته از آن امام زمان

فروش‌برادر مسلمان چرا دین

نترسی ز الله و یزدان خروش

تو از دین ما امتی از خدا

چرا پشت کردی ولایت به ما

ولیکن خداوند رحمان رحیم

رسد از حکیم‌بکن توبه عفو می

بیا دور باش از دل این آدمان

از این حزب بدکاره شیطان نشان

تویی مالک روز و فردایمان

به پیوند با ما تویی شاهمان

و گفتار مزدور خداوند خان

و ترسی که مهمان بر این مردمان

ز بین چنین قوم، جماعت عیان

بگو ترس دور از دل شیعیان

و ناگه لب از لب گشود و شگفت

به یزدان و یارش چنین رأی گفت

من آن شیعه عاشق امام زمان

فروش همچو ملایتان‌نه آن دین

بگو دین من کو و آیینتان

و راهم بگو کربلا و بخوان

نه عفو تو خواهم نه جاه و مقام

نه آزادی و قید و بست و فغان

بگو لعن بر تو به شیطان خزان

من آزاده باشم و جانم فشان

و پایان سخن تلخ مزدور کام

و فرمان آتش به شیعه فغان

پیش آن دلیران و ایرانیان‌به

سپر گشته بر جان آن شیعیان

و رگبار سرب آتش و خون به راه

راه‌به جان مردمان مرگ در کوله

و مصداق افسانه بسیار بود

بگو درب آزادگی را گشود

تن جان فدای رهابه‌همه تن

و فریاد و آزادگی را بخواه

نشد ساده ایران رها از خدا

سراچه بسیار پرپر شد آن گل

ولیکن چه والاتر از این رها

و جان در گرو مسلک آزاد راه

به قول تو فرزانه ای پیر طوس

خرد ورز، شاه سخن عزم طوس

ی زندگی بندگی استاگر مایه

دو صد باره مردن به از زندگی است

ندانم زمانی که ایران رهاست

ولیکن رهایی از آن شماست

و گو با من ایران رها بود ماه

ز یزدان و یوغ و اسارت خدا

ز ننگین خدایان و ملای ننگ

از این مست قدرت چو تیمور لنگ

و ایران رها مهد آزادگی

به خواندن شجاعت به دلدادگی

همه در جهان کوش و جان دادگی

و تشنه به فهم تو آزادگی

به داد آن کشیدند ملای ننگ

هم تو مزدور و انگ هم حشم‌خدم

زمین‌همه قاتلان، قاتل ایران

یه مزدور جانی وزارت ز کین

بگو صد هزاران از ایرانیان

ز آزادگان روز و از خاوران

بگو طعمه از قتل و غارت خدا

وزارت نجاست بگو مکر گاه

سراچه آنان که در کوی و دانش

و یا طعمه بر دولت کودتا

همه دردمندان و ظلم دیدگان

پدر مادران کودکان همسران

صدا رو به داد و سراهمه یک

گذشتند ز ملای ننگ و خدا

و پایان ظلم باید و داد ما

همه دردها را رها باد راه

و تدریس آزادگی از سرا

و جام جهان حیرت و آن خدا

بیا و بیاموز رها را ز ما

ز قلب چنین شور از ایران رها

که ملای ننگ و هوادار آه

بگو بخشش آزاد از ایران سرا

همین بس نبود درس آزادگی

که ایران ما عشق و دلدادگی

فقیهو هرکس که باور ولایت

بگو صاحب دین و دنیا وسیع

همه آمدند و به هر باوری

وری‌به هر دین و ایمان سیاست

ز قوم و نژاد و ز آیین زبان

ز عرفان و قانون و باور نشان

سر مالک ملک خویش‌همه سربه

به قانون رهایی و پابند کیش

سراو ایران بگو شد یه دانش

و ترویج آزادگی را به پا

کس در ایران به فهم و کمال‌هر آن

بگو محترم او قضا را به حال

و آزادگی درس ایرانیان

همه درک کردند و آزاد جان

و ایران و حرمت به جان رها

رهاییِ حیوان نسان و گیاه

ای از تو حیوان جان‌بگو خانه

طبیعت بگو محترم بر نسان

و کشتار حیوان دگر عار بود

طعام از دل آن گیاه کار بود

گیری ز حیوان جان‌نبود بهره

تجاوز و قربان و کشتار خان

و ایران شده پر ز شادی و ساز

همه عاشقان رهایی و باز

ها گذر در پی روزگارو سال

و آبادی آزاد و آزادکار

چنین روزگارجهان در پی این

تلاش و به کوشش در آن کارزار

فشان‌سر جان‌و انسان همه سربه

یه فریاد بود و رهایی بخوان

ها در پی هم گذشت‌بگو سال

جهان آرمان و رهایی نشست

همه صاحب کشور حیوان رها

یه قانون رهایی و عزل خدا

سرودم همه نظم را رزم من

به سودا رهایی و فریاد تن

بخوان نام آزادگی را بخوان

به حیوان قسم جز همین نیست خان

یه فریاد باشا به رزم رها

بگو عزل بادا خدایان خدا

و مرگ کسی نیست پایان راه

به عزم و تلاش خودت باش ماه

خواه‌که آزاد باشی تو ای رزم

دلاور تویی معنی راه ما

و بستم سرودی ز تاریخ و رزم

که بیدار باشی و بیدار عزم

همه جان و ایمان و آیین رها

همه جان جانان رهاباد ما

جهان در گرو عزم و کوشش ز ما

جم آن خدارها باد این جام

درباره جهان آرمانی

A MANIFESTO FOR UNIVERSAL FREEDOM

افکن آغاز شد: آیا انسان تنها معیارِ سنجشِ**جهان آرمانی** از یک پرسشِ ساده اما بن اند،حقیقت و عدالت است؟ در عصری که ساختارهای قدرت، مرزهای تفکر را محدود کرده این بستر پاسخی است برای بازتعریفِ همزیستی. در این فضا، آگاهی نه فقط یک ابزار، بلکه ای که برهای مذهبی و از سلطه‌های متحجر، از سرکوب‌خودِ مسیر است؛ مسیر عبور از نظام .راندجسم و ذهنِ جانداران حکم می

در گذر از تاریخ، انسان همواره خود را محورِ حقیقت دانسته است. اما جهان آرمانی، با ی تفکری‌بینی بر پایه‌کشبد. این جهان**پنداری**، این مرکزیت را به چالش می‌ی **جان**فلسفه داند. جان نه ابزار است، نه دارایی و نه‌شکل گرفته که موجودات زنده را فارغ از گونه، برابر می .هاست‌تابعِ قدرت؛ بلکه جوهرِ زندگی است و آزادی، حقِ تمامی جان

> محور دارد.محوری: استثمارِ جانداران و طبیعت، ریشه در ایدئولوژی انسان‌نقدِ انسان .ما به دنبال خروج از این مرکزیتِ کاذب هستیم
> ی دیگری‌ای: عدالت زمانی معنا دارد که هیچ جانی تحت سلطه‌عدالتِ فراگونه .ی خاصی نیست‌نباشد. حقِ زیستن، امتیازِ هیچ طبقه

آغازگرِ این مسیر:

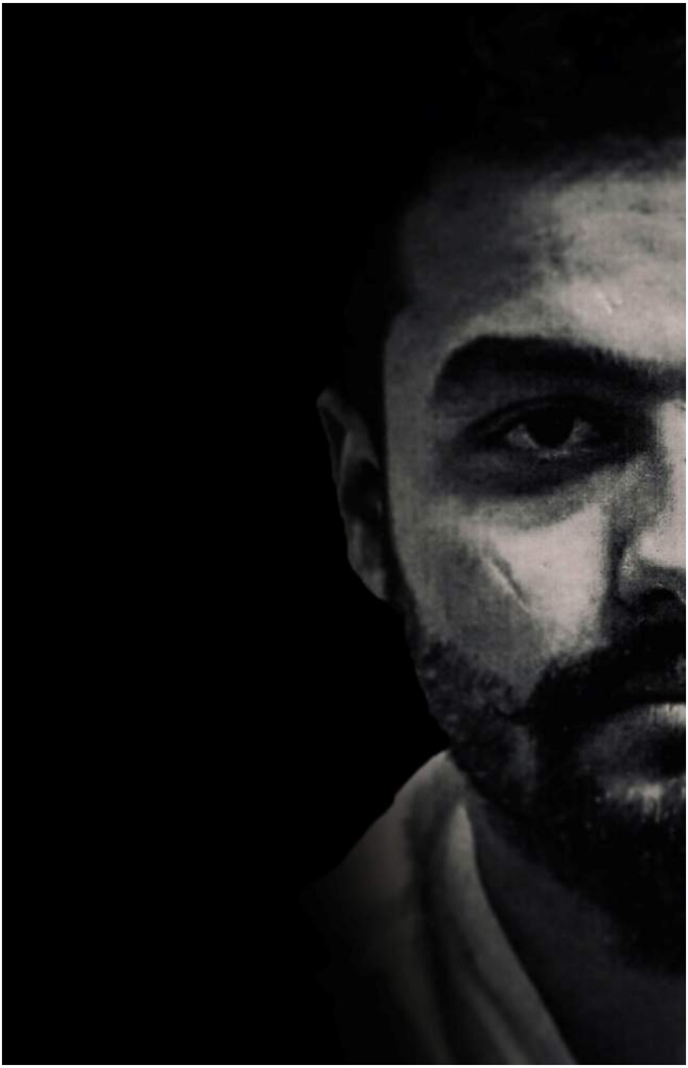
پنداری، برآیندِی جان‌ای، روایتی از یک زیستن است. جهان آرمانی و فلسفه‌هر اندیشه هایِ هستی در مسیرِ زندگیِ **نیما شهسواری** است؛ کسی‌ها تأمل، نوشتار و مواجهه با رنج‌سال .ها را به ابزاری برای رهایی تبدیل کرد‌که با پخش آگاهی، واژه

← روایتِ نیما شهسواری؛ از عصیان تا آگاهی

"Idealistic World begins with a fundamental question: Is human the sole measure of truth and justice? In an era where structures of power constrain thought, this platform is a manifesto to redefine coexistence, placing universal consciousness above all anthropocentric dominations."

نیما شهسواری؛ روایت یک بیداری

ARCHITECT OF THE JANGARA–ISM PARADIGM



نیما شهسواری (متولد ۱۳۶۸، مشهد)، بنیان‌گذار پارادایم فلسفی «جانگرایی»، نویسنده و

شاعری است که نگاشتن را از ۱۵ سالگی آغاز کرد. مسیر خلاقانه او به خلق بیش از ۵۰ جلد اثر های تحقیق، رمان، داستان و شعر انجامیده است. او در ۳۲ سالگی با اتخاذ تصمیمیدر قالب اخلاقی و در مخالفت با غارت تن درختان و انحصار معرفت، تمامی آثار خود را به صورت دیجیتال در اختیار جامعه قرار دادرایگان و تمام.

> «گرایی، باوری عمیق و رادیکال به اصالت، ارزش ذاتی و برابری بنیادین تمامیجان ها، حیوانات و گیاهان در ساحت گیتی است.دار اعم از انسانموجودات جان زیستن در آزادی، پیش از آنکه حق باشد، یک رزمِ مداوم است.»

پنداری، «جان» نه امتیازِ انسان، بلکه جوهرِ مطلقِ حیات است که در نبضِی جاندر فلسفه شدگی و نقدی انسانست. نیما شهسواری با واسازی کارخانهیِ گیاه نیز جاریحیوان و ریشه الهیاتِ درندگی، رسالت وجودی خود را استقرار «قانون منع آزار» به عنوان یگانه اصل حاکم بر دانندتمدنِ معنا می.

مکتب فکری:	گراییپارادایم جان (Jangara-ism)
حجم آثار:	بیش از ۵۰ جلد کتاب و دیوان شعر
ایدئولوژی نشر:	دیجیتال، صیانت از درختانباز، تماممتن

***Nima Shahsavari** (b. 1989), the founder of the "Jangara-ism" philosophical paradigm, released his entire library of 50+ volumes for free, opposing the commercialization of thought and exploitation of trees. He defines life not as a human privilege, but as an interconnected network of equal conscious beings.*

بسترهای بیداری در جهان آرمانی

وگو جریان یابد. پادکست «**به نام جان**» باکند که در مسیر گفت‌تفکر تنها زمانی معنا پیدا می شده عبورهای تثبیت‌رویکردی بداهه و آزاد، تلاشی برای بیان تفکری است که از چارچوب .کند تا پلی میان اندیشه و شنونده باشدمی

مخزن کتابخانه آزاد آثار

تالار گفتمان دیالوگ و تبادل آگاهی

نام جان‌آرشیو پادکست به

های صوتی‌مخزن کتاب

هادیوان اشعار و سروده

های رسمی‌ها و پلتفرم‌شبکه

اسپاتیفای: Spotify | باکس‌کست: Castbox

اپل پادکست: Apple Podcasts

بایگانی جامع دیجیتال: Internet Archive

شناسه کتابشناختی جهانی: Goodreads Profile

یوتیوب: YouTube | کانال تلگرام: Telegram